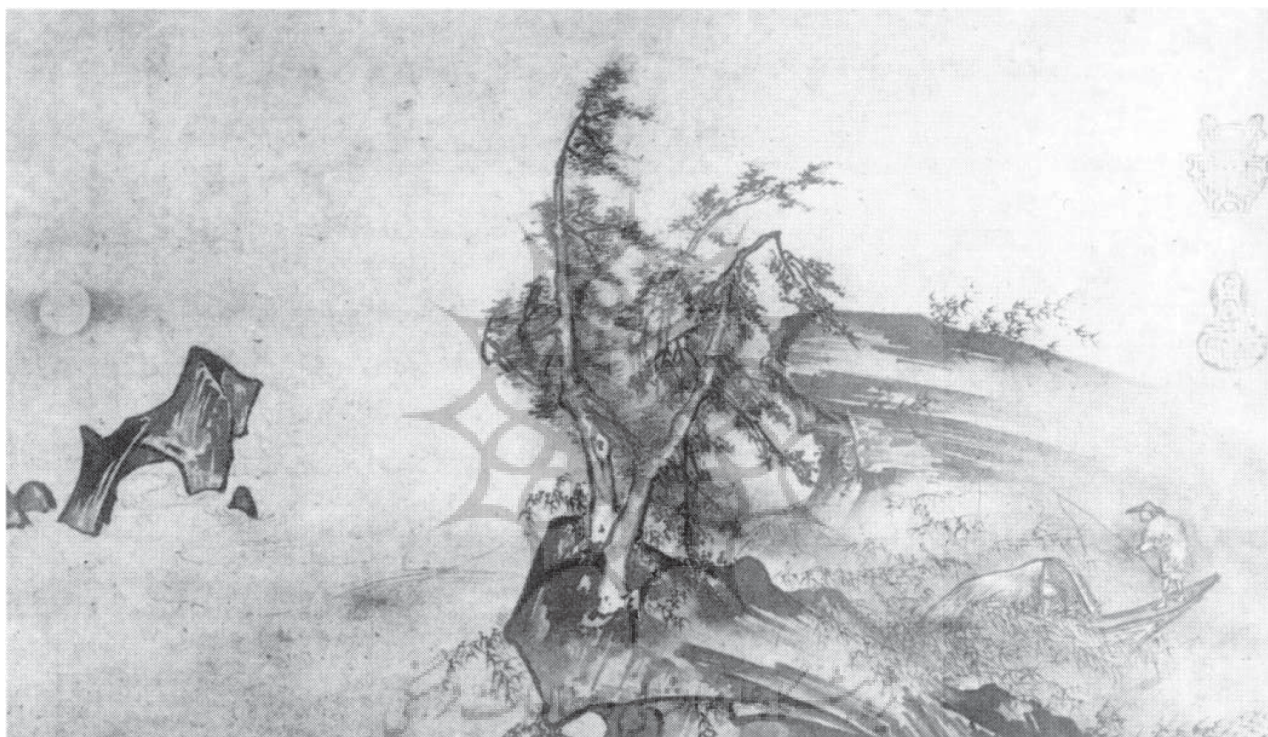


وای!

محسن میهن دوست



در باور داشت‌های اسطوره‌ای و کهن قومی وای (ویو Vəyo) سواهی این دو شخصیت جداگانه‌ی وای محصول تفکری متأخر است. در دوران تجسمی از فضا، بادی است که در ابر باران ز زندگی دهنده، و در توفان، ویران‌گری مرگ‌آور است. وای مرموز، اسرارآمیز، و در تهیگی (خلاً) حکم‌فرمایی می‌کند، و در فضا میان دو نیرو قرار دارد:

الف – در بالا که اورمزد و روشنایی است!

ب – در پایین که اهریمن و تاریکی بر آن غالب است! نهایت آن که حکم‌روایی وی در خلاً نموده شده است. «در هند او را برآمده از نفس غول جهانی می‌دانند که دنیا از بدن وی ساخته شده است.»^۱ نیز «در وای نوعی مفهوم بی‌طرفی یا دو پهلویی وجود دارد، زیرا هم وای خوب یا وای وه (به) هست که در زمره‌ی ایزدان قرار می‌گیرد، و هم وای بد که جزء موجودات اهریمنی به شمار می‌آید.»^۲ و «بسیاری بر این عقیده‌اند که

«به دیگر گفت: در پهلوی W6V، اوستا V6V6V، V6V6V علاوه بر فضا، نام ایزد جنگ نیز هست، و در پارسی واژه‌ی دَروای و اندروای با این واژه مربوط است.»^۴ و «در ادبیات جدیدتر زرتشتی وای به دو موجود، هرمزدی و اهریمنی تقسیم می‌شود که وای نیک یا رام، و وای بد نام دارند. فضای میان جهان روشنی و تاریکی به این دو وای تعلق دارد. وای نیک را وای درنگ خدایی نیز خوانند.»^۵

در هند، در ستایش وایو در ماندالای دهم، سرود دهم، سرود ۱۶۸ (وداها) آمده:

۱ - نیروی ارابه‌ی «وایو» را اعلام نما که چون می‌گذرد، همه چیز را درهم می‌شکند، آوایش رعد آسا است. چون پیش می‌تازد به آسمان می‌رسد، و (ابرها را) برافروخته می‌سازد، و چون به زمین جولان می‌کند، توده‌ی غبار را بر آسمان برمی‌انگیزد.

۲ - تندبادهای باد (وات) در دنبال او برمی‌خیزند، و مانند زانی که به سوی انجمنی روان باشند، به سوی او روی می‌آورند.

به اتفاق آن‌ها در همان ارابه، خداوند، پادشاه، همه‌ی جهان می‌شتابد.

۳ - چون راه خود را در میان هوا با شتاب می‌پیماید، هرگز آرام نمی‌پذیرد.

دوست آب‌ها، نخست زاد، قانون‌پذیر.

او در کجا تولد یافته است؟

و از کجا برخاسته است؟

۴ - نفس (آتمن) خدایان، جرثومه‌ی جهان، این خدا به اراده‌ی خویش روان است. غرش او شنیده می‌شود، اما شکل او (دیده) نمی‌شود.

این «وات» را با تقدیم نذور پرستش می‌کنیم.^۶ این سرود، و ستایش از وای بس نزدیک به باورداشت‌های بومیان شرق و شمال شرقی مردمان ایران زمین است، که نگارنده معتقد به خواهر و برادر بودن فرهنگ زایی و فرهنگ صدوری آن‌هاست! نیز «در هند ایندنه نه تنها خدای توفان، و به وجود آورنده‌ی باران‌های سیلابی، خدای جنگ و نبرد نیز هست که هم‌چنین پشتیبان آریاییان، و همراه جنگ جوی و دایی است...»^۷

و اما آن چه از سر ایجاز گفته آمد، سویه‌ای درگاهی و گزیده شده از متون ایرانی و هندی است، تا پویه‌ی میدانی وای در این جا (باد و توفان)، مشت نمونه‌ی خروارش خود واگوی انگاره‌های کشت و رزان، گله داران و روستا نشینانی باشد که هنوز در باد و توفان، سیل و جز آن همان می‌کنند، و دیده می‌شوند، که در اساطیر و روایت، و اوسنه‌ها آمده و شنیده شده است!

در گستره‌ی فرهنگ عامه «باد خوب» و «باد بد!» و بادهای کم سود و کم زیان فراوان است و حتی در این گفتار به نمونه‌ای چند از بادهای

بومی خراسان بزرگ رد می‌دهم. از آن روی که بروز و ظهور باورداشت‌های تمثیلی و نمادی، که از زندگی روزمره، و تخیل پا به راه انسان درگیر و در محیط، و طی هزاره‌ها درنگ و زنگ بر گرفته و اکنون گردان در زبان بومیان خراسان نیز هست، نه تنها موقعیت‌شناسی آب و هوایی محیط را برمی‌تابد، بل به دور از چشم و گوش، و اوقاتی که بر آن‌ها گذشته و می‌گذرد، نیست!

دشت جام (ژام) در دهلیزی دراز، و به طول سی فرسنگ پاره‌ای کهن و پردفینه از خراسان بزرگ است، هوایش اندکی متلون و از دشت توس گرم‌تر است. بادهایی که در جام وزیدن می‌گیرد، وزش‌شان بیرون از دشت جام است، و چنان که بومیان خود می‌گویند در طبیعت منطقه و زندگی مردمان آن بسیار تأثیرگذار است.

نشابور باد (یا سیاه باد) از سوی شمال دشت وزیدن می‌گیرد، وزش آن در زمستان ریزش برف را خبر می‌دهد. سرد و خشک است و ایاس می‌کند.

بادفراه که از جنوب دشت وزش می‌گیرد، یخ را آب می‌کند، و ملایم می‌وزد. با وزش آن زمین نفس می‌کشد. درختان به آرامی بیدار می‌شوند.

گویند از جانب هرات، نفس زندگی بخش به گل‌های سرخ می‌بخشد! قبله باد، از سوی قبله پا به راه می‌شود. این باد گرم و خشک و غبار فراوان دارد. با شدت می‌وزد، و درختان را از نفس می‌اندازد. خشکسالی پیش رو را گوشزد می‌کند!

تف باد (بادهای صد و بیست روزه) از سوی شرق شروع به وزیدن می‌کند. گرد و غبار فراوان دارد، و در تابستان گرم و شدید است. هم‌چون بادهای «سموم عربستان سعودی» است! و اگر دو روز مدام بوزد، حتا گندم‌های نیم رس را از نفس می‌اندازد و می‌خشکاند! این باد نفرین مردمان دشت جام را، به ویژه بخش تایباد را به خود برمی‌انگیزد!

آخر آن که هوای جام با هرات یکی است. و هر آن چه در جام به بر می‌نشیند، در هرات نیز به بار و بر خواهد نشست!^۸ در تون (فردوس) بومیان زبان بادها را می‌دانند، و وزیدن آن‌ها را به موسمی و دایمی بخش می‌کنند. به موسمی آن روز باد می‌گویند، و به دایمی آن روز گرد گفته می‌شود:

روزباد، در بهار از سوی قبله (جنوب) به سوی شمال شرقی وزیدن می‌گیرد، و اگر راهش از جنوب غربی باشد، باران می‌آورد. معتقدند: این باد برای «حلال گوشت» گرم و برای «حرام گوشت» سرد است. انسان سرما می‌خورد، و حیوان لذت می‌برد! تند که بوزد، باران زودتر می‌بارد و اگر معتدل پا به راه شود، دیرتر باران خواهد آمد.

روزباد، در تابستان به تف باد تغییر نام می‌دهد. این باد به گیاه صدمه می‌زند و تنه‌ی آن را خشک می‌کند.

روزگرد از ماه اسفند تا اردیبهشت وزیدن دارد، با برآمدن خورشید (از همان سو) تا غروب در جهت آفتاب می‌گردد، و شب در شمال غربی از پا



خومبیه غول جنگل

در می افتد، و سپس سیه باد نام برمی گیرد! نیز گاه به هنگام غروب، و به وقت برگشت از سوی غرب هوا را بارانی می کند.

روزگرد نامیمون است، از آن روی که وزشی بدکار، و بادی است که در جنگ و مبارزه با باران است! توان آن، کشت زار را از نفس می اندازد.

بادهای دایمی نیز دو تاست، که اولی آن کوه باد است. از شرق سیاه کوه به غرب تون (فردوس) می وزد، و در زمستان و بهار به هر کجا که رسد، سرمازاست.

کوه باد، بیشتر در تابستان وزیدن می گیرد. گاه وزش آن از عصر هنگام تا نیم روز فرداست. از این ویژگی است که روستاییان هنگام وزیدن آن خرمن به باد می دهند، به دیگر گفت غله را از کاه جدا می کنند.

در تابستان کوه باد از هوای گرم و داغ کویری تون اندکی می کاهد، و در بهار باران زاست. گیاه را نفس می دهد تا باز شود.

سیه باد، از سوی لوت وزیدن می گیرد. ابرهای باران زا را می کشد، و ایاس می کند. از سرسختی این باد از جمله تون نشینان چنین می گویند:

در سپیده ی صبح، همین که بز از آغل بیرون شود، اگر مویش تکان خورد، غروب هنگام که به آغل بازگردد، شاخش در جای خود نخواهد بود!

معتقدند: آن روز سیاه باد بسیار ویران کننده است.^۹

در طبس (تبس)، در تابستان گردبادهایی وزیدن می گیرد که زودگذر و موقت است و حرکت آن ها و زمین های اطراف گرمزایی دارد. این گونه باد، گاه خشم نشان می دهد، هوا را تیره و تار می کند، و درختان را از نفس می اندازد. گاه به هنگام اردیبهشت و خرداد که هنوز تابستان در راه است، و وقت رسیدن غلات است این باد خشک، با نفسی گرم و داغ حرکت دارد. آن را «تف باد» می گویند، از آن روی که هم زمین را خشک می کند، و هم گیاه را از نفس می اندازد. وزش آن به محصول صدمه می زند، و بار آن را به نصف، و گاه به کمتر از این می رساند. نیز در تابستان، از درگاه «اشتران کوه» (کوه های شتری) که در شرق طبس قرار گرفته، بادی وزیدن می گیرد که پا به راه شدنش در دامنه ی جلگه است، و در زبان اهالی به «کوه باد» شهرت دارد.

این باد به هنگام عصر و شب وزیدن می‌گیرد، و در باور اهالی پرثمر است. با وزش آن خرمن به باد می‌دهند، و گشت خویش را پاکیزه می‌کنند!

این باد بیشتر پس از غروب خورشید وزیدن پیدا می‌کند، آفتاب فرو می‌نشیند، کوهستان سرد می‌شود، و هوای روی جلگه گرم می‌ماند؛ نهایت آن که هوای کوهستان که سرد و غلیظ است، جانشین هوای جلگه می‌شود، و همین سبب ایجاد نسیم و خنکی می‌کند، که لوت

نشین به آن بس نیازمند است. دیگر آن که در بهار و زمستان از جانب جنوب غربی طبس، بادی وزیدن می‌گیرد، که بشارت ده وجود ابر است! ابری که گاه بارانش سیل آسا است. جلگه نشینان بر آن نام «چپ باد» گذاشته‌اند.^۱

در خواف (خاف) که پهنایی کهن و پردفینه است، در تابستان بادی وزیدن می‌گیرد، که دنباله‌ی بادهای صد و بیست روزه‌ی سیستان است. این باد در روی خواف به «بادکوه» شهرت دارد.

بادکوه، و گاه با نام «کوه باد» با شدت هر چه تمام می‌وزد، و زیان‌های غیر قابل جبرانی را به وجود می‌آورد. محصول، و بهداشت اهالی از شدت آن دچار مخاطره و ضرر می‌شود، و از خصوصیات آن، از جمله گرمی هوا

و گرد و غبار فراوان است. با این همه، این باد گاه آرام و بی‌غبار، ولی گرم می‌وزد!

نشابورباد، که این نیز، بادی است که از نیشابور به جانب جنوب خراسان وزش پیدا می‌کند، و در خواف به «نیشابور باد» معروف است. این باد تنها در زمستان می‌وزد. ابرها را پراکنده می‌کند، و سرمای استخوان سوزی را به وجود می‌آورد! و هنگام شب ایاس می‌شود.

باد فراه، این باد میمون و مبارک، و پرثمر است و از جانب بخشی از خراسان کهن یعنی افغانستان برمی‌خیزد.

باد فراه در بهار و زمستان وزیدن پیدا می‌کند، و بارش و بارندگی را باعث است. این باد نه گرم و نه سرد است. گاه تند می‌وزد، با این همه،

هر شتابی که داشته باشد، زیان بار نیست! همین باد در فروردین ماه و در منطقه‌ی کهن خواف، به «باد صبا» معروف است. می‌گویند غنچه‌ی گل سرخ را باز می‌کند، و برای انسان و گیاه و هر جنبه‌ای فرح بخش است.

نیز گاه اتفاق می‌افتد که باد فراه، با باد نیشابور هر دو در یک زمان وزیدن می‌گیرند. بادفراه که حرکت می‌کند، ابر در آسمان پدیدار می‌شود، و همین که ابرها می‌خواهند بیارند، نیشابور باد به مقابله برمی‌خیزد. ابرها پراکندگی پیدا می‌کنند، و دیگر باران نمی‌بارد!^{۱۱}

واگویه‌های بومی (و میدانی) نسبت به باد چه به جهت خیر (اورمزدی) و چه شر (اهریمنی) بسیار است. و من به سبب آن که نگاه و باور ده نشینان و نیز کوچ گران گله‌دار را، که نیک و بد بادها را به درستی می‌شناسند، رد و پیوند به نگاهداشت‌های اندک اساطیری، که در پیشانی این بخش از گفتار آمد، داده باشم، آن جا که مراد از «وای» باد و توفان است، و سود و زیان آن برای بومیان شناخته شده می‌نماید را در بستری که از یک آیشخور و سرچشمه‌ی آغازین، انگاره و پنداره برگرفته‌اند، و از سر تجربه و تخیل فعال باورهای ناسوتی و لاهوتی باد و توفان را رقم زده‌اند، و بیرون از شناخت علم امروزیین بادها، فرهنگ

اسطوره‌ای اوسانه‌ای، و روایتی را در این زمینه به وجود آورده‌اند، ورقی چند پژوهش‌گونه ارائه می‌دهم:

نخست این نکته که «وای آمیزش دو نیرو است» الف – بادی که نرم و متعادل می‌وزد و باران زاست. رویش گیاه و هوای خوش را (از جمله) باعث می‌شود، و اورمزد انگار است!

ب – بادی که تند و سخت، و توفانی است، و ویرانی و نیستی به همراه دارد. به دیگر گفت بادهای تندی که به هم ریز است، و دم و بویی اهریمنی از آن برمی‌خیزد! باد الف وای خوب، «باد به» است و در زمره‌ی ایزدان برکت دهنده و باد آور است. و باد بد وای و دم اهریمن است، که کنشی نانیگ و به هم‌ریز دارد! گرد و خاک و پرشتاب آن، همان تنوره‌ی





ژرفشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

اورمزد و اهریمن (خیر و شر) را ممزوج در یک دیگری دیده، و پنداره‌های کهن را از پدیده‌های دور و نزدیک، وجه و صورت مثالی داده است! ورقی از دیالکتیکی که ره یافت آن به تدریج، خوانش اورمزدی و خوانش اهریمنی، از وای بخشنده، و وای ویران‌گر را به درک پرسندگان درآورده است. هم از این روست که نمونه‌ی بادهای بومی‌ای که ذکرشان گذشت، نهادینه‌ای از سمت و سوی همان باورهای کهن، چه تجربه شده، و چه باورزایی تخیل و پنداره‌ی باف، به جهت پدیده‌ای که نیک و بد آن شناخته شده است را بر دریچه‌ی نگاه پیش‌بینی و بادشناس خود درنشانده است.

این دو چهرگان باد، نیک: رویش آور و آبادگر حال و قال، بد: له‌کننده، و سامان برانداز از جمله = توفان، که «صفت عمده‌ی او در پهلوی دیرنده خدا، و یا دیرنگ خدا» است. و «فرمان‌روایی دراز مدت دارد» بیرون از کاشت، داشت و برداشت معتقدات گردان بومی نیست و واگویه‌های آن

دیو در اوسانه‌ها است، که این نیز از جمله رد به «نفس غول جهانی» در اساطیر هند می‌برد.

این که اشاره رفته است: (برخی دو شخصیتی بودن وای را از باورهای متأخر می‌دانند، و معتقدند که در دوران نخست فرهنگ یافتگی ویو ۷۶۷۰ شخصیت واحدی بوده است)

شاید که بیرون از تجسم فضا، به باد نرم و آرام (حاصل آور و مفید)، و ویران‌گر آن (توفان)، پندار و باور و نیز وجهی قدر و خدایی پیدا داده‌اند! این که در آغاز ویو ۷۶۷۰ شخصیت واحدی بوده است، برخی گفتار برآور، آن هم در مرحله‌ی ابتدایی بیان و بروز ذهنیت اسطوره‌ای نسبت به هوا و باد، و ترجمان آن وحدت و یگانگی را می‌دیده است که در حد درکش، از پدیده‌ای مرموز بوده، که سلاح خیر و شر تنها در کف او، مراد و منظور افتاده است! و این همان بن‌حسی و باورداشتی آن نگاهی است که

که از هستی زمینی، و کهکشانش ناشناخته‌ی بی‌مرز باور برگرفته است، هنگامی که به نقل آن چه خود دیده، و یا شنیده درمی‌نشیند نسبت به باد و توفان (و هوا) بر پایه‌ی همان برداشت و پنداشت‌های کهن از «باد صبا» و یا «تنوره‌ی دیو!» یاد می‌کند.

نهایت حس و صورت آب و هوا، و دو شخصیتی بودن وای که یک سویش برکت و رویش، و هوایی خوش است، یعنی نیکی که نه ابر باران را می‌پراکند، و نه گیاه سودمند را له می‌کند، و می‌گذارد تا غنچه‌ی گل باز شود، و عطرش پرنده را به فراخوانی و ابدارد، با باد توفان زا، و ویران‌گر که شومش در متون اساطیری از جمله نفس غول جهانی گفته آمده، و در زبان عامه‌ی دشت نشین و غیر آن، همان تنوره‌ی دیو کوچک و بزرگ است. آن جا که شرح از زبان کشت‌گر و شبان، و کوچ‌گر دامدار برمی‌گیرد، همان تازش و نعره‌ی (غرش)^{۱۲} اهریمن خشمگین است، که نوحه‌ی برآمده از تازش و مرگ‌آوری آن، چه در دریا و آب، و چه در خشکی، بسیار اتفاق افتاده و شنیده شده است!

شرح توفان (از جمله در تورات) نشنیده، و ناخوانده نمانده، و رجوع به متون دیگر، که بازیافته و کهن‌تر از شرح توفان در تورات است، چون آن چه در اساطیر میان رودان (بین النهرین) و از جمله در پهلوان نامه‌ی گیل‌گمش^{۱۳} گزارش شده و گفته شده، شرح توفان نوح از آن برگرفته شده را یادآور می‌شوم. هم از این روی در این جا، به جهت خط و ربط، و مثال با توفان‌های افتاه افتاده‌ی ثبت شده، و ثبت نشده‌ی مکرر، بر دو توفان کوچک و بزرگ که در حماسه‌ی گیل‌گمش گزارش گردیده، تکیه می‌کنم، تا زمینه‌ی گفتار، نسبت به آن چه در این بخش از مقال به آن چشم دارم، سودمندتر پیش روی خوانش خواننده قرار بگیرد!

شه مش توفان‌های بزرگ را علیه خومبیه فرا خواند

باد جنوب، باد شمال، باد شرق، باد غرب، باد نالان،

تندباد، باد ساپارزیگو، باد ایم هول، باد...

آساکو، باد زمستانی، توفان، گردباد،

سیزده باد در مقابل او وزیدن گرفت و چهره‌ی خومبیه تیره شد.

او نه می‌توانست به پیش قدمی بردارد، نه به پس.

بدین گونه سلاح‌های گیل‌گمش علیه خومبیه کاری شد.

خومبیه التماس می‌کند که او را نکشند، اما انکیدو، گیل‌گمش را تشویق می‌کند که کار را به پایان برساند. آنها گردن غول را می‌زنند و سرش را بر کلکی می‌گذارند تا رود فرات آن را به نیپ‌پور ببرد.^{۱۴}

چنان که دیده می‌شود، این پاره گزاره‌ی حماسی که از اسطوره‌ی گیل‌گمش و آگویه توفانی نه چندان بزرگ است، و شکست خومبیه را از هم آبی بادهای چندگانه برمی‌تابد، انگار نام بادهایش به جهت جغرافیایی که نبرد را واگوست، با بادهای محلی و بومی‌تر از جمله در خراسان رد داده شد، به دور از انگاره‌های کهن، و واقعیت حسی، و وجودی نیست!

توفانی که خومبیه را در برابر گیل‌گمش و انکیدو^{۱۵} به زانو در می‌آورد،

زمینی است و تازش و زهره‌ی آن، مثال آور برای بسیاری از بادها و توفان‌هایی است که ثبت نشده، و درگذشته و در امروز اتفاق افتاده و می‌افتد!

در فرهنگ عامه‌ی مردمان ایران زمین هنگامی که بومیان کشت ورز، و دامدار کوچ‌گر از گردباد کوچک و بزرگ (دولخ، تنوره‌ی دیو و...) و نیز توفان درخت شکن و گیاه‌کش، و باران سیل‌زا، درگذشته و در زمان خود به جهت ویران‌گری، و «شیطانی» بودن آن زبان به گفت می‌گشایند، و روایت‌هایی که پیران تجربه کرده، «شیطانی» بودن آن زبان به گفت می‌گشایند، و روایت‌هایی که پیران تجربه کرده، و توفان دیده بازگو می‌کنند، آن هنگام گزاره‌های کهن و سرگذشتی، و نیز اوسانه‌ای که در متون کهن قومی از «وای بد»، و توفان مرگ را از آن آگاهی داریم، ترسیم همان انگاره‌ای است که بومی‌کشت ورز و دامدار کوچ‌گر، و نیز دریاروی ماهیگیر کشتی بان از آن باخبر است.

بادهایی که سبب تسلیم خومبیه شد، و از توان فوق زورمندی او کاست، به جهت شدت، همانندش در گیتی (زمین) پیوسته تکرار شده و می‌شود، و من برای آن که رد خاطر، و اتفاق ثبت نشده‌ی چنین بادها، و یا توفان‌هایی را، که در بستر تاریخ و آیین، و آگوی معتقدات چند رنگ، و باور برآور نسبت به خدایان تابو (Tsdō) (های دو کنشی، و خیر و شر آن را دارد، نمونه بدهم. گزاره‌ی توفانی را که در خواب اتفاق افتاده، و من در سال ۱۳۴۹ هـ. خورشیدی، به هنگامی که در چهار دیواری سنگ و آجرچینی شده‌ی گور بابا عبدالله (حافظ ابرو = حافظ آب‌رو)^{۱۶} مشغول به پرسش و تحقیق بودم و از زبان مردی که بیش از صد سال داشت بازگو شد، نقل می‌کنم. توفانی که اتفاق افتاده، اما در دفتر و کتابی ثبت نشده، و تنها راوی نوشته شده‌ی آن صاحب این قلم است.

پیرمرد خوافی (خاف) به بابا عبدالله اعتقادی آیینی داشت، و نه تنها او را «نظر کرده» و همیشه مواظب، نسبت به اهالی خواف می‌دانست، بل درخت بلند کهن یعنی ناجوی (نوعی کاج) زیبای نزدیک به گور را به همان اندازه مقدس و «نظر کرده» به باورداشت می‌گفت: «— حدود سی سال پیش توفانی سخت به راه افتاد، هر چیزی را به هم ریخت، و سر ناجوی تنومند چند صد ساله را از کنار همین سنگ مقدس از جای کند، و آن‌ها را به سوی آسمان برد، و پس از آن چندی نگذشت که بارانی سیل آسا به رنگ خون باریدن گرفت! و از آن سر درخت، آن که پرشاخ و بزرگتر می‌نمود، بیشتر به جانب آسمان رفت، و من در همان هنگام دیدم که بر پهنای ابرهای خون‌بار، باران تند، درخت در دست بابا عبدالله است. او درخت را به زمین (همین جا) آورد، و گفت: جایی که من باشم نباید بلا نازل شود (باران سیل آهسته شد، و رنگ خون از آن ناپدید گشت. باران که وا ایستاد از بابا عبدالله هم به جز همین سنگ سیاه گورش که بر سر جایش بود، اثری از خود وی دیده نمی‌شد!

آن دو درخت را که توفان در هم شکسته بود، و از ریشه بیرون آورده

بود، قطعه قطعه کردیم، و با آتشی که از هیمنه‌ی آن‌ها برآوردیم، بلغور پختیم و میان اهالی تقسیم کردیم!...»

بومیان خواف معتقدند، هر هنگام که توفانی سخت اتفاق افتد، هر اندازه که از شاخ درختان مقدس شکسته شود، و از ریشه به در آیند، باید از آن‌ها سوخت فراهم کرد، و در «مکان مقدس» بلغور پخت و به مردم داد! از این گونه گزاره و نگاهداشت که از جمله وجهی به تناسخ باوری و مکان مقدس می‌برد، در فرهنگ مردمان ایران زمین کم نیست، و من به جهت نمونه بر روی این یک نشانه رفتم.

این گزاره‌ی بومی که وقوع توفان آن اتفاق افتاده می‌نماید، از کُنش

را، آن هم در محوطه‌ی کوچکی که دو سنگ مرمر بزرگ و ایستاده، و خط خوش، از دو برادر با چهره‌های تاریخی دارد،^{۱۷} معجزه‌را، و میانجی‌گری را، از حضور همان پیر صاحب حرمتی می‌بیند، که سینه به سینه و زبان به زبان جای گاهی قدسی در حافظه‌ی مردمان منطقه دارد. همین باور داشت، از جمله خشم برانگیخته شده وای را که از عدم تعادل و تازش ویران‌گر حرکت برگرفته، به رحم و بازداشتن از تخریب بیشتر واداشته، و یا استغاثه‌ی میانجی بر درگاه نیروی برابر، خدای، و یا وای اورمزدی را، به مقابله با وای به (اهریمنی) واداشته، و یا توجه داده است.

اهالی خود می‌گفتند از ترس و استیصال، مثل همیشه به مزار بابا

عبدالله پناه بردیم و از وی تقاضا کردیم میانجی شود

بومیان خواف
معتقدند، هر هنگام
که توفانی سخت
اتفاق افتد، هر اندازه
که از شاخ درختان
مقدس شکسته شود،
و از ریشه به در آیند،
باید از آن‌ها سوخت
فراهم کرد، و در
«مکان مقدس» بلغور
پخت و به مردم داد



تا توفان ویران‌گر باز ایستد، و بیش از آن خرابی نکند! گزاره‌ی این توفان را هنگامی که از زبان پیرمرد نود و سه ساله‌ی دیگری که در خواف زندگی می‌کرد،

شنیدم، وقوع توفان و خرابی‌اش را مورد تأیید خود قرار داد، اما به فراخور معتقداتش شرح متفاوتی را بر زبان آورد، که از معجزه‌ی ناجوی که بر کف دست بابا عبدالله دیده شده است، اشاره و یا حرفی شنیده نشد! تنها گفت:

«در مزار بابا عبدالله دست به دعا که برداشتیم، توفان آرام گرفت...»

توفان خشم ناکاملی که نهیبش درختان تنومند و مقدس را از جا کنده، و از قدرتی «مرموز!» و اما مهار شده نشان داشته، با هر انگاره و رنگی که روایت شود، باورهای رمز آورش ادامه‌ی همان پنداره‌های اسطوره‌ای و تخیل برآوری است که بیان روایی چند برداشتی آن به ویژه کوچک و بزرگ

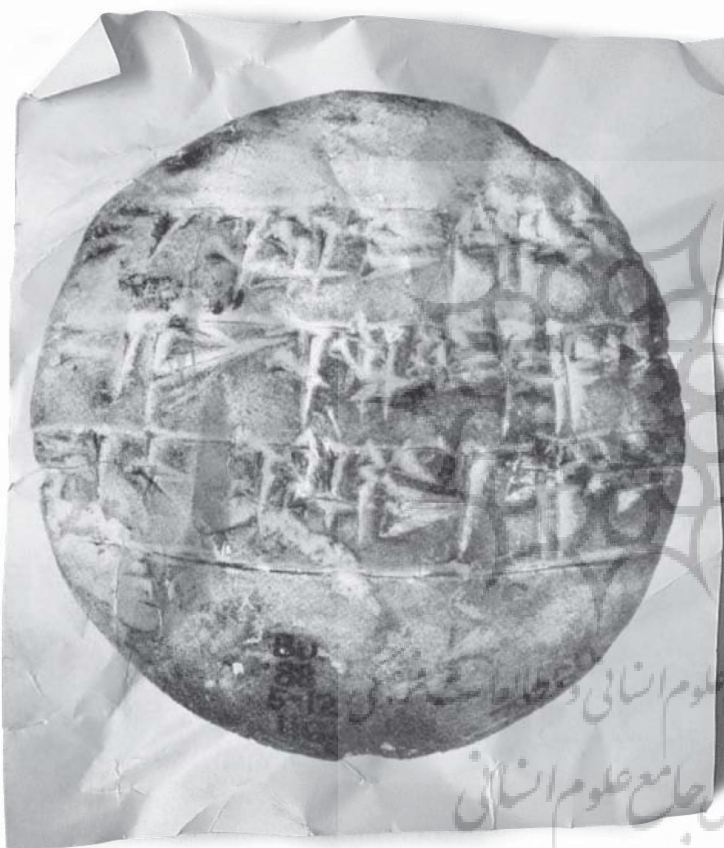
اُدو (oado)، خدای باد که بنا به اعتقاد کوشانیان احتمالاً از کلمه ایرانی واته (vata) «باد» یعنی عنصری که ویو (وای) بر آن نظارت دارد، مشتق شده است.

وایی مرموز صورت پذیرفته، ولی در بستر اتفاق پیری صاحب حرمت و میانجی، که اشاره به گور جای او شد، با نیرویی که ناشناخته است، و دیده نمی‌شود حضور خود را چه با شفاعت، چه اقدامی جلوگیری و مرموز، در برابر تازش وای نشان داده است. و بومی اسطوره‌پذیر متخیل، که با باور داشت‌های کهن قومی فرهنگ یافتگی پیدا کرده و زندگی کرده است، و خیر و برکت و «قدرت» را چون از حیطه‌ی زمینی خود به درمی بیند، میانجی صاحب حرمتی را، که نه نوشته و خطی بر سنگ سیاه گور او دیده می‌شود و نه نام واقعی‌اش را می‌داند، و نه از کتاب‌هایش با خبر است، چنین قداستی

به «نجی» ملقب شد. و از سفینه به خشکی باز آمد و قربانی‌ها نیاز درگاه خدایان ساخت.

بین این دو داستان به قدری مشابهت وجود دارد که همه متفق اند آن هر دو صورت از یک حکایت می‌باشند، لیکن با وجود آن همه، باز بعضی موارد اختلاف بین هر دو داستان وجود دارد. از آن جمله یکی آن که حکایت توفان در اسطوره بابلی بر زمینه تعدد خدایان منقول شده و خدایان متعدد در آن کار بوده‌اند. یکی از آنان به نزول بلای توفان اراده فرمود ولی خدایی دیگر آن سرمستور را بروز دارد. دیگر آنکه در حکایت بابلی علانیه این فکر مشهور است که خدایان خود نیز بعد از انگیزش توفان از آن واقعه

بودن‌شان، بس شنیده شده، دیده شده، و ادامه یافته است، و گرچه گاه مثبت شده، ولی از نمونه‌ی کیهانی آن به ندرت رد داده شده، و یا تفسیر و تأویل برگرفته است. (نک، جوزف کمبل، اساطیر مشرق زمین، ترجمه‌ی علی اصغر بهرامی، ص ۱۲۶) چنان که در حماسه‌ی گیل‌گمش سوای بادها و توفانی که خومبیه را مهار می‌کنند، و سبب می‌شوند که در برابر گیل‌گمش و انکیدو و به زانو در افتد، از توفان بزرگی یاد می‌شود که تاریخ ثبت وقوع آن از توفان نوح در تورات کهن تر است، و گفته می‌شود به جهت قدمت الواح پیدا شده‌ی سومری آن، شرح توفان نوح همی بی‌نگاهدشت به آن نبوده است:



توفان خشم ناکاملی که
نهیبش درختان تنومند و
مقدس را از جا کنده، و از
قدرتی «مرموز!» و اما مهار
شده نشان داشته، با هر
انگاره و رنگی که روایت
شود، باورهای رمز آورش
ادامه‌ی همان پنداره‌های
اسطوره‌ای و تخیل برآوری
است که بیان روایی چند
برداشتی آن به ویژه
کوچک و بزرگ بودن‌شان؛
بس شنیده شده، دیده
شده، و ادامه یافته است

سخت به هراس افتاده بیمناک شدند. لیکن بدیهی است که یهوه را هرگز بیم و هراسی دست نداد. حکایت بابلی هر چند شاعرانه و بر مبنای خدایان عدیده روایت شده، معذک لطفانی دارد که داستان توفان یهود آن را فاقد است. چنان که می‌گویند خدای ایشثار (لقب مهم‌ترین خدای مادینه بابلی قدیم) الاله محبت، نزد خدای خدایان که باعث و بانی اصلی توفان بود رفته و او را به تلخی ملامت کرد و از این جنایت به او طعن‌ها زد و گفت وی حق نداشته است تمام نوع بشر را این چنین معدوم و نابود سازد، اگر چند تن از آدمیان بر نهادند، بسیاری مردمان نیک در میان ایشان همچنان وجود دارد. اگر پاره‌ای از انسان‌ها به گناه آلوده شده‌اند، خدا می‌بایستی

چنان که «در ادبیات موجود بابلی و آشوری، به حکایت توفان بر خورد می‌کنیم که تحقیقاً با داستان توفان موجود در تودیة (برای داستان توفان نظر کنید به سفر پیدایش ۶ و ۱۴ تا باب ۸ و ۹) قابل مقایسه و تطبیق است. در آنجا سفینه‌ای ذکر شده که آنرا با قیر اندود کرده بوده‌اند. درست مانند توصیفی که در باب سفینه‌ی نوح در سفر پیدایش مذکور است. در هر دو آمده که شخص معینی را خدایان از بلای توفان آگاه ساختند و او با خانواده خود در آن مأوی گرفته، از خطر در امان ماند. پس در اثر باران بسیار سراسر زمین را آب فرا گرفت و سکنه ارض هلاک شدند، سرانجام سفینه بر قلّه‌ی جبلی جای گرفت و آن مرد سه مرغ را از کشتی بیرون فرستاد. پس آن مرد

برویداد خودسرانه و اجتناب ناپذیر که از طریق ریاضیات تعیین شده است نگرینست، بلکه باید به مثابه‌ی پی‌آمد خشم یکی از خدایان که برخی دیگر از خدایان به طور ضمنی در آستانه‌ی نشان دادن مخالفت خود هستند، نگرینست و چنین به نظر می‌رسد که این خود نشان‌دهنده‌ی الهیات دیگری است که با الهیات مربوط به سیاهه‌های شاهان تفاوت کلی دارد.^{۱۹} در متن خوانده شده‌ی توفان، خشم خدای باد یعنی انلیل تازش

بر همان‌ها قحطی بگمارد یا سباع درنده شیرهای خونخوار برایشان مستولی سازد تا از گناه‌کاران بکاهد، نه آنکه توفانی چنان عالمگیر بر آنها نازل سازد که همه را از میان ببرد! باری سرزنش‌ها و ملامت‌های او به کلامی بسیار پرمعنی خاتمه می‌پذیرد که اسطوره توریة در این جنبه اخلاقی به پای آن نمی‌رسد و آن سخن این است: «بار گناه برعهده‌ی گناهکار است و بس. یعنی هر فرد آدمی تنها خود مسئول عمل خود است. ظاهراً یهود به گناه این حقیقت نرسیده بوده‌اند.

انکی (آ) در بین
النهرین، ایزد
آب‌های شیرین
ودانایی، مادینه
نموده می‌شود!
چون اردویسور
آناهیتا، که از جمله
فرشته‌ی موکل بر
آب‌های شیرین در
ایران است



اثری مهری از سنگ سبز که خدای آرا نشان می‌دهد که از شانه‌هایش آب و ماهی می‌ریزد

ویران‌گر رارقم زده است. این توفان از زبان اوتنپیشتم *Utnasqirdim*، آن که در پایان این توفان به جاودانگی و بی‌مرگی دست پیدا می‌کند، و شرح آن از زبان وی برای گیل‌گمش پهلوان که در پی بی‌مرگی است، بیان می‌شود.

در گزاره‌ی توفان بزرگ ثبت شده هم چنان که زیو سودرا^{۲۰} (اوتنپیشتم) به جهت کاهنی و خردمندی، خدایان در دورترین نقطه، و دهانه‌ی ریزش رود بادها به او خانه می‌دهند، و زندگی جاوید می‌بخشند، نیز بابا عبدالله هم به جهت تداوم باورداشت‌های چند رنگ، که پیرمرد کهنسال خوفاً به آن معتقد بود، نه تنها می‌تواند شفیع، بل با همان نگاه

از این اختلافات جزئی که بگذریم بالاخره باید بگوییم که آن دو حکایت، نقل یک واقعه‌ی واحدند. آیا این تطابق هر دو، بر صحت کلام توریة شاهد و دلیل می‌شود یا نه؟ بعضی خواهند گفت که «آری چنین است! این خود برهانی مؤکد است بر وقوع حادثه توفان.» ولی دیگر خواهند گفت: «نه چنین نیست، بلکه این دلیلی محکم است که یهود اساطیر خود را از بابلی‌ها اقتباس کرده‌اند.»^{۱۸}

نیز چنان که کمبل هم معتقد است در متن توفان بین النهرین چنین دیده می‌شود که نسبت به این توفان «میان خدایان اختلاف نظر وجود دارد، و واضح است که توفان کیهانی این متن را نباید به دیده‌ی یک

و انگاره‌ی متأثر از روی دادها، و تلفیق و تأثیر فرهنگی، چون (آ) ikeni) ایزد آب‌های شیرین و حامی آدمی‌زاد (نک پهلوان نامه گیل گمشی) معترض و میانجی دیده شود؛ چرا که باباعبدالله که همان تاریخ نگار پرهیزگار، و حافظ آبِ رویِ خواف بوده است، در جایی تدریس می‌کرده، که جوی آب شیرین از آن گذر می‌کرده است، و وی در همان جا هم درس می‌داده و هم زندگی می‌کرده است! پس می‌توان بر روی جمله‌ی خطاب‌ی و کوتاه او که بر پیرمرد خوافی واگو کرده، تکیه کرد که: «جایی که من باشم، نمی‌باید بالا نازل شود!»

این برداشت هر چند که تنها گمانه‌ای ضمنی و ره‌یاب از پنداره‌ها و باورهای آیینی و دینی و مذهبی اقوام کهن فرهنگ و اسطوره‌های گردان است، هنگامی که فی‌المثل در زمینه‌ی توفانی شوم، و «مقربان درگاه» در فرهنگ بومی قرار می‌گیرد، بستر هم آیی عناصر باد و توفان و آب، و یا شر و خیری که بلا و ضد بلاست را، رد به همان ایزدان و فرشتگان مُقرب‌ی می‌بَرَد، که «بابا» ی پیر، یعنی پیرِ خواف نشین، مثالی از نشان آنان است. انکی^{۲۱} (آ) در بین النهرین، ایزد آب‌های شیرین و دانایی، مادینه نموده می‌شود! چون اردویسور آناهیتا، که از جمله فرشته‌ی موکل بر آب‌های شیرین در ایران است.

باباعبدالله در حیات خود «خیر» با ثمر، و حافظ قرآن بوده است، پیری مواظب و موکل هم چون قدسی شده‌های دیگری که در ذیقیمت اسطوره‌پذیر عامه، و معتقد به الاهیات، ناظر چیزی است که در برابر بلای شوم، و جبهه‌ی اورمزدی خود را با بیان جمله‌ای (به هنگام تازش وایِ خشمگین) آشکار می‌کند!

در این جا اعتقاد پیرمرد خواف نشین، منزلت میانجی‌گری و شفیع بودن را برای پیرِ خواف، یعنی بابا عبدالله رقم زده است! کسوتی که حس و اعتقادِ راوی به وی اجازه داده تا ناجوی کهن و تنومند، در کف دست بابا دیده شود! یا جمله‌ی کوتاه و خطاب‌ی بابا که تنها همو شنیده است. باورداشتی که رد و حفظ پشتوانه‌ای و خدایگان مطلوب آن، به جهت لاهوتی که بابا در آن مکان دارد، و زنده‌ی جاوید دیده می‌شود، جرأت بیان، و یا نقل به دیگری پیدا کرده است! پس «بابا» می‌تواند معترضی شفیع و میانجی، برای جلوگیری از ادامه‌ی بلایی باشد که بر جغرافیای خواف، و خواف نشینان نازل شده است.

اکنون پرسیده می‌شود، سهم وای نیک و وای بد در توفان خواف چگونه است؟ وای نیک مسبب آن بوده، که خواسته هشدار بدهد که گناه کمتر کنند، و یا بفهماند و حالی کند که قربانی و فدیة را به فراموشی سپرده‌اند! و یا بلایی بوده که از سوی وای بد به جهت کُنشی که دارد، تازشی برگرفته است! چه، انگاری بلا جنبه‌ی تذکر و تنبیه داشته، و گرنه شفیع‌پذیر نموده نمی‌نموده است! نکته آن که، در اساطیر کهن قومی، چنان که در پیشانی این گفتار گفته آمد، هم برای خوشنودی وای نیک (اورمزی) و پیوندان او، و هم برای وای بد (اهریمنی) و یارانش باید که

قربانی کرد و داد: زیرا که این دو نیرو، گاه در یک بُن، و گاه در دو بُن دیده می‌شوند. و یا آن که، از آن جا که عملکردشان به هنگام خشم قهر آور و نزدیک به یک دیگر است، برای خوشنودی و آرام کردن آن‌ها، قربانی و فدیة برای هر دو واجب است. چنان که بلغوری که پُخت می‌کنند، از گوشت قربانی و حیوبات مقدس است.^{۲۲} (با این همه به این نکته نیز توجه شود که: «دریشت پانزدهم که اختصاص به وای دارد، از اینکه اهریمن برای وای قربانی کرده باشد، سخن به میان نیامده است. تنها بعضی از موجودات اهریمنی مانند اژی‌دهاک (ضحاک) و حتی کسانی اوراستایش کرده‌اند» به نقل از مترجمان شناخت اساطیر ایران (جان هینلز).

غرض از این ردودرنگ، و گواه آوری باورداشتی و نیز گزاره‌ی شفاهی بومی خواف نشین با گزاره‌ی حک شده‌ی پنج هزار ساله در حماسه‌ی گیل گمش، بیان نکته‌ای چند از ذهنیت اسطوره پرور و اسطوره‌خواهانی است، که تنها خدایان قَدَر، و یا خدای خالق، و قدسیان نظر کرده، و مورد چشم داشتِ قادری معین، از حوادث شوم درامان می‌دانند، و یا سبب می‌شوند که دیگران صدمه و فریب کمتری دیده، و میانجی خشم خدا، و یا خدایانی قرار بگیرند که در پی تنبیه و گوشمالی به غفلت نشستگانی‌اند که یا قربانی را به فراموشی سپرده، و یا غافل از قدرت قهار مواظب، و سرنوشت برآور آن خدا، و خدایانی‌اند که خواسته و ناخواسته فرمان به بروز بلا و توفانی داده، که خرابی و مصیبت بسیاری به بار آورده، و سبب پشیمانی جمع خدایان، و یا خدای فرمان ده توفان شده است!

در پهلوان نامه‌ی گیل گمش هنگامی که انلیل^{۲۳} Enlil در خشم است، و خود چون توفان می‌گرد، زبان برمی‌گشاید که: «آیا کسی از میان آن پرندگان رهیده است؟ یک تن نمی‌بایست از آن خانمان براندازی جان بدر می‌برد!»^{۲۴}، «آ خداوند ژرفای آب‌ها زبان به سخن می‌گشاید و به انلیل جنگجو می‌گوید: ای داناترین ایزدان، ای انلیل پهلوان، چه‌گونه توانستی، دور از هر اندیشمندی، توفانی آن چنانی برپا کنی؟ هر آنکه گناهی کرده باشد، پس بگذار تا سزای گناه خویش را ببیند، و هر که بر مُزد و بهره‌ی دیگری پای نهاد، بگذار تا خود بی‌مزد و بهره‌ماند. لیک، کیفر به زمانی فرمای که گناهی رفته باشد. مردمان را نشاید که بی‌سبب سخت برانی یا یکسره ریشه برکنی. آیا در جای این توفان که برانگیختی، برتر نمی‌بود که شیری همه‌ی مردمان را به چنگال و دندان از هم بدرد؟ آیا در جای این توفان که برانگیختی، برگزیده‌تر نمی‌بود که گرگی آدمیزادان را همه خوراک خود کند؟ آیا در جای این توفان که برانگیختی، بهتر نبود که خشکسالی و نایابی جهان را به ویرانی بکشد؟ آیا در جای این توفان که برانگیختی، شایسته‌تر نبود که تب مرگزی، مردمان را همه سربسراز میان بردارد؟ آدمی، این همه نیکوتر از آن بود که توروا داشتی...»^{۲۵} و سخنان دیگری که آ در شماتت انلیل، از این که بی‌سنجشی خردمندانه، توفان را برانگیخته، و نابودی دامن گُستر و بی‌لگام انجام داده است، به زبان می‌راند، که بردل و گوش انلیل کارگر می‌افتد، و اوتنایشیم که گزاره‌ی

خواب پیشگویانه‌ی توفان از اوست، و خشم انلیل شامل حالش نمی‌شود با رأی خدایان دیگر به زندگی جاوید و نامیرایی دست پیدا می‌کند. این پاره از توفان بزرگ، که برگرفته از پهلوان نامه‌ی گیل گمش است همان سویه‌هایی را برمی‌تابد که برای توفان نوح گفته آمده و شرح شده است (از جمله: نک، جوزف کمبل)

اما چنان که دیده می‌شود در بستر پژوهش، و مقالی که نگارنده

کهن جوهری دارد، که گاه در فرهنگ قومی، گشتی بیرون از اسطوره و باورهای کهن برتابانیده است، و اگر انگاره‌های دیگری را می‌نماید، باز برگی بیش از معتقدات، و باورداشت‌های گردان نیست. از آن روی که اصطلاح باد و توفان، و یا وای قدمایی که در متون آمده، و پاره‌یی از آنها نقل شد، انگاره‌هایی کلی، و اعتقادی، نسبت به وای آن هم در برداشتی که تنها بر باد و توفان (صوری) تکیه خواهد داشت و آگوست، و نه هوا و فضا و مقولات نزدیک، و دیگری، که از جمله در کتاب ارجمند اهل هوا و از مردمان جنوب آمده است.^{۲۶}

آخر آن که باد و توفان در اصطلاح عامه‌ی انگاره آور، و در ادبیات شفاهی چنان برشمار، و پُردامنه است که هر جنبه پژوهش شود، و رد داده شود باز کم است. این نیز هنگامی که گستره‌ی ادبیات کتبی (شعر و نثر) در این زمینه مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد، باز هم باد و توفان سهم درخوری را نسبت به کثرت به جهت معنا و اصطلاح گوشزد خواهند کرد! و این آن نکته‌ای است که به جهت جغرافیای گسترده، و وجود باورداشت‌های چند قومی، خواننده را به آن توجه می‌دهم!

توفانی که خومبیه را در برابر گیل گمش و انکیدو به زانو در می‌آورد، زمینی است و تازش و زهره‌ی آن، مثال آور برای بسیاری از بادها و توفان‌هایی است که ثبت نشده، و در گذشته و در امروز اتفاق افتاده و می‌افتد



احتمالاً تمثالی از گیل گمش است که پای خود را بر سر خومبیه مغلوب گذاشته است.

پیش روی خواننده گذاشته است، نکته‌ای چند وجود دارد که بیرون از کتبی‌های شرح شده، رد و معنا پیدا خواهد داد. چه، چنان که پیش از این گفته آمد، مراد از انگاره‌های میدانی باد و توفان، که از گستره‌ی فرهنگ عامه و بومی خراسان بزرگ برگرفته شده است، و تنها بر وجه باد و توفان، نه هوا و فضا و جز آن درنگ روا داشته شد، اشاره به تجربیات

۱. ژاله آموزگار. تاریخ اساطیری ایران، ص ۲۶.

۲. همان، ص ۲۶

۳. همان، ص ۲۶

۴. مهرداد بهار. پژوهشی در اساطیر ایران (پاره‌ی نخست)

نشر توس، ص ۱۰

۵. همان، ص ۱۰

۶. گزیده‌ی سرودهای ریک ودا. ترجمه‌ی سید محمد جلالی

نایینی، کتاب‌های سیمرغ، صص ۱۳۰ و ۱۳۱

۷. ژ. آموزگار. تاریخ اساطیری ایران، ص ۱۱. درباره‌ی باد و بارش تند آغازین (توفان) در اساطیر ایران، نک بندهشن، فرنبغ دادگی - گزارنده: مهرداد بهار، انتشارات توس، ۱۳۶۹، ص ۶۳

۸. برگرفته از کتاب (دست نوشته) آثار تاریخی جام، محسن میهن دوست

۹. برگرفته از کتاب (دست نوشته) از پشت بام قرن. محسن میهن دوست

۱۰. برگرفته از کتاب (دست نوشته) منزل دوم از حاشیه‌ی لوت خراسان، محسن میهن دوست

۱۱. برگرفته از کتاب (دست نوشته) تربت حیدری، محسن میهن دوست

۱۲. پایه، آسمان غُرمبه، رعد و برق، آذرخش و... که مبحث آن در اساطیر، و در باور عامه‌ی متخیلی بس دامن‌گستر است، و من در مبحث دیگری از این گفتار، به آن خواهیم پرداخت.

۱۳. پهلوان نامه‌ی گیل گمش. پژوهش و برگردان دکتر حسن صفوی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر در الواح سومری گیل گمش وقوع توفان را با خوابی که دیده پیش‌بینی می‌کند.

۱۴. اسطوره‌های بین‌النهرین. هنریتا مک کان، ترجمه‌ی عباس مخبر، نشر مرکز، ص ۵۷ نیز: خومبیه به سومری هووارا یا هوم بابا، نگهبان جنگل سدر و...!

۱۵. شهاب‌الدین عبدالله بن لطف‌الله بن عبدالرشیدبهدادینی خوافی، مشهور به حافظ ابرو (و صحیح آن حافظ آب رُو (6d-76W) مورخ و مؤلف نامدار قرن نهم، همان بابا عبدالله، پیر خواف است.

مردم خواف کراماتی به وی نسبت می‌دهند، و چنان که در یادداشت‌های نگارنده موجود است، در پنداره، و باورداشت‌های خواف نشینان، برای این مؤلف و مورخ، و جهی قدسی و بلا دورکن، قائلند!

برای آگاهی بیشتر از جمله، نک محسن میهن دوست، حافظ آب رُو» نشر دانش، شماره‌های اول و دوم - آذر - اسفند ۱۳۷۲، ص ۸۸.

۱۶- خواجه نظام‌الدین میراحمد برادر خواجه غیاث‌الدین پیر احمد وزیر شاهرخ تیموری، که در یکی از جنگ‌ها در هندوستان به قتل رسید و جنازه‌ی او را برادر با تشریفات خاص آن روز به خواف آورده و به خاک سپرده است. نیز از دو سنگ سفید دارای نوشته، دیگری از آن همین برادر وزیر است.

۱۷- ادواردشی‌یرا. الواح بابلی، ترجمه‌ی علی اصغر حکمت، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی صص ۱۹۱ و ۱۹۲.

۱۸- جوزف کمبل. اساطیر مشرق زمین، ترجمه‌ی علی اصغر بهرامی، «نشر جوانه رشد» تهران ۱۳۸۳، فصل توفان

۱۹- اوتنایشیتیم Utnasqirtim نام سامی‌برای زیو سودرای سومری، شاهی دانا و کاهن بزرگ شور و پاک، آنکه زیستن یافت. «دوردست‌ها» نام دیگر او است. او تنها آدمیزادی است که در دیلمون زیست جاودانه دارد. برگرفته از پهلوان نامه‌ی گیل‌گمش (دکتر حسن صفوی) ص ۱۱۲

۲۰- 3E به سومری ایزد انکی Enki. ایزد آب‌های شیرین و دانایی، خداوندگار هنرها و یکی از آفرینندگان آدمیان و به همین سبب از حامیان آدمیزاد. خداوند شهر اریدو و به احتمال از فرزندان آن. همان، ص ۱۱۰

۲۱- بلغور (یا بلغورخیر) یا آش سرکوچه. بیشتر نذری رفع مصیبت، و دفع بلاست در خشکسالی و بروز توفان که بلاهایی بزرگ است، بلغور را در سر سه راهی پخته، و در میان اهالی به ویژه تنگ‌دستان تقسیم می‌کنند مواد بلغور از جمله گندم، نخود، عدس، لوبیا، گوشت و روغن، و پیاز است.

بلغور را زنان می‌پزند، و گاه می‌بینی نمک و لوبیا، نخود و پیاز آن را به جهت باورداشتی که دارند، از در هفت خانه‌گدایی می‌کنند. برای آگاهی بیشتر، نک دکتر ابراهیم شکورزاده، عقاید و رسوم عامه مردم خراسان، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ص ۲۱.

۲۲- انلیل Enlil خداوندگار زمین، بادها، و هوایی که در همه جا هست. ایزد وان‌ها، مجری احکام آسمانی، در «اوسانه‌های سومری، او زاده‌ی آمیزش آن آسمانی و کی زمینی است، اما میان پدر و مادر جدایی افکنده، زمین را از آن خود می‌سازد، و به گفته‌ای، خود جانشین آن می‌شود. پرستشگاه او در شهر نیپور بوده است. پهلوان نامه‌ی گیل‌گمش (حسن صفوی)، ص ۱۱۱.

۲۳- همان، ص ۲۱۲

۲۴- همان، ص ۲۱۳

۲۵- در کتاب اهل هوا پژوهش زنده یاد غلامحسین ساعدی، از هفت گونه باد عمده و مشهور نام برده شده است:

رچ-۱ باد زار، که همه کافرند، به جز عده‌ی معدودی رو هم رفته همه را «بادِ سرخ» می‌گویند.

۲- توبان، بادی‌ست که شخص را علیل و بی‌حرکت و افسرده می‌کند.

۳- مشایخ، بادهایی هستند مسلمان و پاک و عده‌ای خطرناکند و عده‌ای دیگری خطر و در سواحل مسلمان نشین فراوان هستند.



فن تدوین فیلم

کارل رایتس و گوین میلار

ترجمه‌ی و ارزیابی درس‌ها در سینما

نشر سروش

کتابی که تحت عنوان فن تدوین فیلم به چاپ رسیده است، در سه قسمت مورد بررسی قرار می‌گیرد. قسمت اول و سوم که به کلیات پرداخته است و قسمت دوم که مجموعه‌ای است از یک رشته نظرات خاص که هر کدام تحت سرپرستی متخصصین امر تألیف شده است. کتاب چندان به کار خاص تدوینگر پرداخته، بلکه به کل فرآیند تدوین اشاره می‌کند که عمدتاً مسئولیتی گسترده‌تر را در برمی‌گیرد. این اثر مدعی نیست که کتابی درباره تدوین است. در واقع قسمت دوم کتاب به نمونه‌های عملی اختصاص یافته است و توسط کارگردانان یا تدوینگران تحلیل شده است. در نهایت نتیجه‌گیری برگرفته از این موضوع‌های عملی در قسمت سوم گردآوری شده‌اند. کتاب در دو بخش کلی به مباحث زیر پرداخته

است:

۴- بادجن (جنی!)، بادهای زمینی یا زیرزمینی هستند. همه زنجیری و مضراتی و خطرناک.

۵- باد پری، که دو جورند: پری‌های کافر. پری‌های اهل حساب. هر دو شخص را مبتلا می‌کنند. پری‌های کافر خطرناکتر هستند.

۶- باد دیپ (دیو)، که چهل‌گز بیشتر بلندی دارد. در بیابان‌ها و جزایر پیدا می‌شود، به آدم که بخورد همان دم بی‌جان و خشکش می‌کند.

۷- باد غول، که از دور همچون شتر مستی پیدا می‌شود و هر کسی را که سر راهش باشد بی‌جان می‌کند. غلامحسین ساعدی، اهل هوا، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۲۵۳۵، ص ۵۰

نیز همین جا بیفزاییم در زندگی روزمره‌ی خود، واژه و یا اصطلاح «وای» را چه بسیار که می‌شنویم. و آن به هنگامی است که یا دچار شگفتی و ترس ناگهانی می‌شویم، که تقریباً صورت فریاد دارد، و یا هنگامی که خوشحالی غیر منتظره، و غافل‌گیرانه‌ای به ما روی آورده است! (یعنی چه به دیدن و چه بر شنیدن) و این «وای» انگاری (که به مفهوم، و یا مفاهیمی از «وای» و یا ویو V8V0 می‌برد! و چنان که گفته آمد، و در متن نوشته اشاره رفت، رام از جمله وای به و بهتر است، و استویها د وای بدتر، مصیبت و کرگرک است!

نیز: «وایو از ریشه‌ی «و» مشتق شده که به معنی وزیدن است. و وایو به معنی باد و هوا بوده و هم به مفهوم ایزد هوا تشخیص یافته است که موکل باد موافق و هوای خوب است. در بند هشت باد به صورت و از هم آمده است. ر.ک. وات) باد. به نقل از دانشنامه‌ی مزدیسنا، دکتر جهانگیر اوشیدری،

نشر مرکز ۳۲ ص ۴۶۳

همین جا ناگفته نماند، که در فرهنگ‌های مختلف اسطوره‌ی توفان، وجود دارد، و داشت و برداشت از هر یک، و واقعیت تاریخی و اتفاق افتاده، و یا تمثیلی آن که راه به تعبیری چند دست برده، بسیار راحت است!

معرکه‌ی توفان‌های اساطیری، انگاره‌های دو پهلو، و جنبه پهلویی را واگو شده، که گاه بیرون از اسطوره‌ای اتفاق افتاده و تاریخی نیست. و گاه واگوئی‌های تکراری و متغیر فرهنگ شناختی را برمی‌تابد که هم چنان انگاره آور، و نه تاریخی است.

برای آگاهی بیشتر در زمینه‌ی توفان، از جمله نک: جوزف کمبل، اساطیر مشرق زمین ترجمه‌ی افسر بهرامی، نشر جوانه رُشد. بخش توفان.